

سیاست و حکومت در منظومه فکری صدرالمتألهین

طوبی کرمانی*

چکیده

برغم وجود مطالب و نظرات وسیع و روشن در نزد حکیمان اسلامی در خصوص سیاست و حکومت و فلسفه سیاسی، از سوی برخی نویسندگان اظهار شده است که در تفکر اسلامی، بخصوص مسلک صدرائی، سیاست و فلسفه سیاسی جایگاهی ندارد. آنها معتقدند از آنجا که در اندیشه اسلامی - بخصوص تفکر و فلسفه آمیخته به عرفان صدرائی - دنیا مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته، از اینرو در این حکمت نمی‌توان انتظار اندیشه سیاسی داشت؛ چرا که در سیاست اصالت با دنیا و در عرفان اصالت با آخرت است و با مبانی عرفانی، اندیشه و عمل دنیایی نمی‌توان داشت. برای روشن شدن اشکال و نیز اندیشه ملامدرا در بحث مزبور، ضمن معرفی مجموعه آثاری که ملامدرا در آنها، به سیاست و حکومت پرداخته و فلسفه وی به خوبی از آن مطالب استخراج می‌شود، مبانی و اصول منظومه فکری ملامدرا که فلسفه سیاسی وی بر آنها بنا شده است بگونه‌ای مفصل و مستند بیان شده است که از آن جمله جایگاه انسان و دنیا در هستی‌شناسی ملامدرا و ضرورت حکومت و سیاست برای چنین انسان و دنیایی است و نیز رابطه شریعت و سیاست و ... و بالاخره غایت حکومت در نگاه وی برای انسان خلیفه الله، در این مقاله، مورد نظر بوده است.

*. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

واژگان کلیدی: ملاصدرا، انسان، دنیا، قرب الهی، نظام‌های سیاسی، شریعت و سیاست.

* * *

۱. طرح مسأله و ضرورت آن

فلسفه سیاسی یکی از حوزه‌های دیرین دانش سیاسی است. تمدن‌های مختلف در طول تاریخ، نگرش‌ها و فلسفه سیاسی خاص خویش را ایجاد نموده‌اند. اندیشمندان اسلامی نیز با الهام از آموزه‌های وحیانی در نخستین سده اسلامی، مباحث عقلی را از کتاب و سنت آموخته و گسترش داده‌اند. تشویق اسلام به فراگیری دانش و تحمّل مشقت‌های پیش روی آن، حتی با سفر به سرزمین‌های دور آن روزگار، سبب اقبال مسلمانان به دانش‌های تمدن‌های هم‌جوار، همچون تمدن ایران و یونان باستان گردید. مسلمانان با تأمل در تالیف عقلی حکمای ایرانی و یونانی و با اخذ و گسترش آن در تمدن اسلامی، مباحث فلسفه سیاسی را نیز در تمدن اسلامی وارد کردند؛ هر چند برخی چون خانم «آن لمبتون» خلاف این می‌اندیشند و می‌نویسد «اسلام نیز مانند یهودیت و مسیحیت معتقد است که حکومت ریشه‌ای الهی دارد. در نتیجه، دانش سیاسی در اسلام نظام مستقلی نیست که در پی رسیدن به بالاترین قله‌های اندیشه بشری باشد بلکه شاخه‌ای از «علم کلام» را تشکیل می‌دهد» (لمبتون، ۱۳۸۰، ص ۳۱).

از سوی دیگر با توجه به بروز بحران ایدئولوژی بشری و نیاز انسان امروز به شناخت بهترین الگوهای نظام سیاسی و حکومت‌داری، و تجربه بشر از مدل‌های مختلف فلسفه سیاسی و نواقص و عدم توانایی‌های بسیار آن مدل‌ها، و بحران عدالت که به تدریج به بحرانی فراگیر تبدیل می‌شود، ضرورت طرح فلسفه سیاسی در اسلام و نزد فلاسفه اسلامی از جمله ملاصدرا را جهت دستیابی به یک الگوی نظام سیاسی، روشن می‌سازد. بویژه اینکه امروز در جهان، کشور و حکومتی داعیه‌دار آن نیز بوده و احیای اسلام‌گرایی را نوید داده و بنابراین نگاه‌های مشتاق و منتقد را به خود متوجه ساخته است.

۲. چیستی مفهوم سیاست

اولین بحث در مورد سیاست، تبیین مفهومی آن است. سیاست چیست؟ این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که شناخت فلسفه سیاسی از جمله صدرائی، به آن بستگی دارد. در مفهوم‌شناسی سیاست، باید یادآور شد که اصطلاح سیاست هم در مورد خود فعل سیاست و هم در مورد علم به آن (علم سیاست) به کار رفته است و چنین اشتراکی در استعمال، در برخی علوم، همچون اصطلاح تاریخ نیز، موجود است که گاه در معنای نفس حوادث و پدیده‌های واقعی. تاریخی و گاه به معنای دانش و علم به حوادث و پدیده‌های تاریخی به کار می‌رود.

اصطلاح سیاست نیز، گاه مراد از آن، فعل خارجی است و بر نفس رابطه خاصی دلالت دارد که در عرصه اجتماعی بین انسان‌ها رخ می‌دهد و گاه سیاست عبارت از علم به چگونگی این روابط است (نک:

زرین کوب، ۱۳۷۰، صص ۳۹-۴۰ و ۱۱۹-۱۲۶).

مباحث گسترده‌ای راجع به لفظ سیاست وجود دارد (نک: لويس، ۱۳۷۸، صص ۳۶-۴۹ / ابوالحمد، ۱۳۸۰، ص ۱۲) که پرداختن به آنها غیر ضروری است. بنابراین تنها به معنای اصطلاحی سیاست اشاره می‌نمائیم.

برای تعریف جامع «فعل سیاسی، باید به مفهوم قدرت در مطالعات سیاسی توجه گردد. شاید جامع‌ترین تعریف از فعل سیاست، عبارت باشد از رابطه قدرت در جامعه. برخی هم سیاست را با دولت پیوند می‌زنند و معتقدند سیاست عبارت است از کاری که دولت انجام می‌دهد... در سنت اسلامی نیز سیاست، استصلاح خلق است» (ابوالحمد، ۱۳۸۰، ص ۸).

در نگرش‌های مختلفی که به سیاست وجود دارد، چه مراد از سیاست، قدرت یا دولت و یا استصلاح باشد، سیاست نوعی رابطه راه‌بری در عرصه اجتماعی است و ناگزیر هر نوع راه‌بری، مستلزم رابطه قدرت است. رابطه قدرت در هر نوع تعریفی، تأثیر اراده و اعمال آن را بیان می‌کند؛ یعنی عده‌ای تأثیر گذارند و عده‌ای تأثیر پذیر. با توجه به نگرش‌های مختلف در عرصه اجتماعی، آن گاه فعل قدرت یا فعل سیاسی رخ می‌دهد که عاملی اعم از عوامل انسانی یا ساختاری، بر عوامل انسانی تأثیر بگذارد (نک: لوکس، ۱۳۷۵، صص ۲۵-۳۴)؛ یعنی تأثیرگذاری باید در جهت مدیریت کلی جامعه باشد. البته امروزه با توجه به تخصصی شدن و جزئی‌تر شدن نگرش‌ها و جدا شدن علوم انسانی از فلسفه و حکمت، بعضی امور دیگر مثل «مدیریت» نیز به این معنا، داخل سیاست می‌شوند. به هر حال اگر رابطه قدرت را نیز در رهبری کلان جامعه در نظر بگیریم، فعل سیاسی رخ می‌دهد. در رشته مدیریت هم ممکن است چنین نگاهی باشد اما فعل سیاسی، کلان‌تر و کلی‌تر از صرف رابطه مدیریتی در عرصه‌های خاص است.

۳. رویکردهای عمده به فعل سیاست

الف) نگاهی کلی

اگر چنین برداشتی را از سیاست بپذیریم، دست کم به سه دوره رویکرد نسبت به سیاست بخواهیم خورد. دوره اول: سعادت‌مندی اخلاقی و عقلی-دوره کلاسیک؛ دوره کلاسیک، سیاست را به منظور دستیابی افراد جامعه به فضیلت، در نظر می‌گیرد که در واقع، غایت فعل سیاسی در آن فضیلت‌گرایی است (بلوم، ۱۳۷۳، صص ۲۴-۲۹). در یونان باستان سقراط، فضیلت را محور زندگی سیاسی ساخت. در بحث‌های افلاطون و ارسطو هم این نگرش برجسته است. در مسیحیت نیز، زندگی سیاسی ابزاری است به سوی شهر آسمانی و برای دستیابی به سعادت. در شهر آسمانی که آگوستین مطرح می‌کند دولت در استخدام کلیساست که بر اساس آن، کلیسا همانند سر می‌شود و دولت همانند بدن. در سنت اسلامی نیز نگرش به سیاست برای زمینه‌سازی سعادت و فضیلت است. این بحث در متون اسلامی برجسته می‌نماید و در مباحث اندیشمندان مسلمانی چون فارابی نیز به خوبی دیده می‌شود.

نگرش‌های کلاسیک، بیشتر فضیلت‌گرا و فضیلت‌مدارند. دوره دوم: قدرت-دوره مدرنیته؛ سیاست در

دوران مدرن تغییر می‌یابد به‌اینکه سیاست نه برای به دست آوردن فضیلت که برای به دست آوردن آزادی است. درواقع، آزادی غایت سیاست است و فضیلت امری شخصی به شمار می‌رود که هر کس به شیوه خاصی که می‌خواهد آن را دنبال می‌کند. از منظر دیگر، اگر ما «کانت» را برجسته‌ترین فیلسوف مدرن بدانیم، وی مفهوم خیر اخلاقی را در سیاست مطرح می‌کند اما بر مبنایی وظیفه‌گرایانه یا اخلاق وظیفه‌گرا، دغدغه او انجام وظیفه است و بنابراین توقع به دست آوردن غایتی - چه سعادت و یا فضیلت - از فلسفه کانت نایجا بنظر می‌رسد بلکه «رفتار»، تنها باید بر اساس وظیفه انجام داده شود. «... اما مفهوم خیر از نظر کانت، مفهوم اراده‌ای است که همیشه یعنی بواسطه ارزش ذاتی خود، خیر است نه از لحاظ غایتی که به وجود می‌آورد - مثل سعادت. ... کانت برای بیان معنی لفظ «نیک» هنگامی که بر اراده اطلاق می‌شود، توجه خود را معطوف به مفهوم «تکلیف» می‌کند... اراده‌ای که برای انجام دادن تکلیف عمل می‌کند اراده خیر است...» (کاپلستون، ۱۳۸۰، ج ۲ صص ۳۲۳-۳۲۴) و «... این جزئی ثالث نمی‌تواند چیزی در عالم محسوسات باشد. امکان امر مطلق را با رجوع به چیزی در سلسله علی پدیدارها نمی‌توان ثابت کرد. ضرورت مادی مودی به تابعیت می‌گردد در صورتی که ما در جستجوی آن چیزی هستیم که اصل خود مختاری را ممکن می‌سازد. کانت این چیز را مفهوم «آزادی» می‌داند. بدیهی است که او در جستجوی شرط ضروری امکان الزام و تعهد و عمل کردن برای خاطر تکلیف فقط، بر حسب امر مطلق است و این شرط ضروری را همان "مفهوم آزادی" می‌داند (ص ۳۳۹) و «... یا آنچه خود او مکرر اظهار داشته متناقض خواهد بود که سعادت مبنای قانون اخلاقی نیست و نمی‌تواند باشد» (ص ۳۴۳). اندیشمندان مدرن غیر از «کانت» نیز، دغدغه‌شان آزادی است؛ یعنی چگونه سیاست تنظیم شود تا آزادی فرد تأمین گردد.

دوره سوم: مدیریت و مهندسی اجتماعی - دوره حاضر، پست مدرنیسم؛ در نگرش‌های پست مدرن، دغدغه آزادی، جای خود را به دغدغه قدرت و رابطه قدرت می‌دهد و اصطلاح the political «امر سیاسی» در نزد پست مدرن‌ها عبارت است از نزاع همیشگی و دائم در عرصه رابطه اجتماعی انسان‌ها. در واقع همواره سیاست معطوف به قدرت است، قدرت همه جا وجود دارد و تعیین کننده است. ویژگی اصلی نگرش‌های پسامدرن را می‌توان نفی روایت کلان و مرگ سوژه محوری مدرن دانست. در نزد پسامدرن‌ها، قدرت تنها در لایه‌های سطحی اهمیت ندارد بلکه در تاروپود زندگی انسان‌ها نیز رخنه کرده و آن‌ها را به دام خود اسیر کرده است؛ بر خلاف نگرش مدرن به سیاست و قدرت که انسان محوری اقتضا می‌کرد. «خواست انسان‌ها» بر اساس حقوق طبیعی از پیش موجود، رعایت شود و حقوق بشر محوریت داشته باشد، اما در نزد پسامدرن‌ها، آن چه واقعیت دارد، تنها در عرصه رقابت و نزاع بر سر منافع است.

به نظر می‌رسد فلسفه سیاسی درصدد کشف و تبیین حقایق سیاسی است، به دیگر بیان، فلسفه سیاسی درصدد نشان دادن یقین و علم به جای ظن در عرصه سیاسی اجتماعی است. «فلسفه سیاسی کوششی است برای نشان دادن معرفت به ماهیت امور سیاسی به جای گمان درباره آنها» (اشتراوس، ۱۳۷۳، ص ۴).

فیلسوف سیاسی بر خلاف متکلم سیاسی، درصدد بررسی حقایق است و دغدغه او اثبات یا دفاع از آموزه‌های دینی به هر روش ممکن نیست. بدین جهت، فیلسوف سیاسی در صدد بررسی حقیقت است و سعی می‌کند بدون دغدغه اثبات موضع یا مدعای خاصی، کار خویش را آغاز کند و تنها به روش عقلی به بررسی پدیده‌های سیاسی می‌پردازد.

مباحث فلسفه سیاسی، به دلیل عقلی بودن، جهان شمول و کلی است و احکام عقلی خاص مردمان و جغرافیایی مشخصی نیست. با وجود این، گونه‌ها و مکاتب فلسفی سیاسی مختلفی در طول تاریخ ظهور کرده است ولی بعضاً فقط درخصوص فلسفه سیاسی در جوامع دینی، چنین اظهار می‌شود که از آن جهت که فلسفه سیاسی حاکی از تعقل آزاد است و قید دینی خاص چون اسلام، سبب تقید تعقل آزاد می‌شود لذا فلسفه سیاسی مسیحی و یا اسلامی تناقض‌آمیز است و باید از کلام سیاسی در میان این گروه، سخن گفت، درحالیکه اگر صرف زمینه‌های اجتماعی، مانع تفکر عقلی آزاد باشد، نباید هرگز هیچ فلسفه سیاسی آزاد داشت؛ زیرا هر جامعه‌ای دارای ویژگی‌های خاص خود بوده که بر نحوه تعقل آن جامعه، تأثیر می‌گذارد. دیگر آنکه مراد از فلسفه سیاسی اسلامی، نه تفکر محدود بلکه بهره‌گیری از برخی از آموزه‌های وحیانی برای مساعدت به عقل در استدلال‌هاست. از این جهت، قید اسلامی در فلسفه سیاسی اسلامی، تنها پیش‌فرض‌ها و برخی از مبادی خاص پذیرفته شده در فلسفه سیاسی اسلامی را بیان می‌کند و چنین مبادی‌ای در هر فلسفه سیاسی وجود دارد. سوم آنکه اگر هر گونه تفکر منظم عقلانی در عرصه سیاسی را فلسفه سیاسی بدانیم، در متون اسلامی نیز بسیاری از آموزه‌ها و تبیین‌های عقلانی از پدیده‌های سیاسی-اجتماعی را می‌توان یافت و از این جهت، می‌توان از فلسفه سیاسی اسلامی، مبتنی بر متون دینی سخن گفت.

ب) صدرای سیاست

از نظر صدرای، سیاست به معنای تدبیر و هدایت جامعه از دنیا به سوی آخرت و به منظور تقرّب به خداوند است. حرکت از خودپرستی به خداپرستی و از شرکت به توحید می‌باشد. بر اساس این دیدگاه، ملاصدرا انسان را گزینندهٔ دو راه می‌داند:

۱. راه خدا که همان راه مستقیم الهی است که ولی و رهبر آن، خدا، انبیاء و ائمه طاهرین، علیهم السلام می‌باشند و مقصد آن، خداوند است.

۲. راه طاغوت که راه کفر، شرک، تفرقه و ظلم و ستم و مقصد آن، فساد و جهنم است و می‌فرماید «به شواهد شرع و بصائر عقل، محقق و مبین شده است که مقصد همه شرایع، رسانیدن خلق است بر جوار باری تعالی و به سعادت لقای آن حضرت و ارتقای از حسیض نقص به ذروة کمال، و از هبوط اجساد دنیّه به شرف ارواح علیّه» (۱۳۸۱، ص ۵۶۷).

صدرالمتألهین در چارچوب منظومه فکری خود، سیاست را ارزیابی و تحلیل و آن را به دو بخش "سیاست انسانی" و "سیاست الهی" تقسیم می‌کند. وی معتقد است سیاست انسانی، تدبیر و تلاشی انتخابی و عقلانی، مبتنی بر کشش‌های فطری و طبیعی انسانها است که برای اصلاح حیات جمعی به

منظور دستیابی به سعادت و غایات الهی، اتخاذ می‌شود. وی می‌فرماید «السیاسة حركة مبدئها من النفس الجزئية تابعة لحسن اختيار الاشخاص البشرية ليجمعهم على نظام مصلح لجماعتهم» (۱۳۶۶ب، ص ۳۶۵). سیاست عبارت است از حرکت از نفس جزئی که بر اساس حسن اختیار و انتخاب افراد انسانی انجام می‌شود؛ به منظور اینکه آنها را بر محور نظام و سیستمی گرد آورد تا جماعتشان را اصلاح گرداند. او سیاست الهی را مجموعه تدابیری می‌داند که از سوی شارع مقدس برای اصلاح حیات اجتماعی انسان مطرح شده است و انبیاء و ائمه طاهرین علیهم‌السلام، متولیان حقیقی این سیاست هستند و بنابر این «... می‌بایست که نبی در اموری که به احکام و سیاست دینی تعلق دارد کامل باشد» (۱۳۶۲، ص ۲۳). ملاصدرا این نوع سیاست را «سیاست عادل» (۱۳۶۶ب، ص ۳۶۳)، «سیاست قاهره» (۱۳۶۰، ص ۱۳۶)، «سنت عدل» (۱۳۶۶آ، جلد ۲، ص ۳۷۷)، و «قانون عدالت» (همان) می‌نامد. اما از نظر وی، سیاست انسانی، همان تدابیر انتخابی انسان‌ها برای اصلاح جامعه است. ملاصدرا تأکید دارد که سیاست انسانی نباید از سیاست الهی و شریعت تعدی کند «انسان در وجود و بقایش ناگزیر از مشارکت است و مشارکت تمام نمی‌شود جز به معاملت، و معامله را ناگزیر از سنت و قانون عدل است و سنت و عدل را ناچار از سنتگزار عادل است و جایز نیست که مردم را با آراء و هوسهایشان در آن چاله رها کنند تا منجر به اختلاف گشته و هر که آنچه به نفعش است، عدل و آنچه بر ضررش است ظلم و جور پندارد. انتظام امر عموم مردمان به گونه‌ای که منتهی به صلاح دین و دنیا شود، نیاز به ریاست (سیاست) تمامی مردمان در آن امر دارد (۱۳۸۱، ص ۵۰۱). خلاصه این‌که، سیاست مطلوب در نظر ملاصدرا، به معنای هدایت، تدبیر و اصلاح جامعه انسانی است تا در مسیر تکامل خود دچار انحراف، فساد و هرج و مرج نشود.

طرح یک اشکال

اگرچه روح سخن گذشته، حاکی از آن است که کسانی فلسفه سیاسی اسلامی را مورد تردید قرار داده و معتقدند تمدن اسلامی، به دلیل غلبه وحی و آموزه‌های دینی، فاقد فلسفه سیاسی بوده و کلام سیاسی، جای فلسفه سیاسی را گرفته است (لمبتون، ۱۳۸۰، ص ۳۱) و یا کسانی از زوال فلسفه سیاسی در تمدن اسلامی سخن گفته‌اند اما برخی از اظهار نظرها بطور خاص متوجه ملاصدرا است که البته به نظر می‌رسد ضمن اظهار صریح و قاطع، نشان از نوعی شتابزدگی در بررسی اندیشه‌های ملاصدرا دارد. نویسنده ایرانی، سید جواد طباطبائی در فصل ششم کتاب خویش ذیل عنوان امتناع تأسیس اندیشه سیاسی بر مبنای اندیشه عرفانی، می‌نویسد «از آنجا که در سیاست اصالت با دنیا و در عرفان اصالت با آخرت است، نمی‌توان اندیشه سیاسی مبتنی بر اندیشه عرفانی ارائه داد (۱۳۷۶، صص ۱۳۷-۱۵۹). همین منتقد در جای دیگری می‌نویسد: «در قلمرو اندیشه سیاسی، صدرالدین شیرازی، تنها از دیدگاه زوال و انحطاط آن اهمیت دارد. او که همه کوشش خود را به اثبات معاد جسمانی، مصروف داشته بود، تا تأمل در معاش انسان‌ها به طور کلی غافل ماند. صدرالدین شیرازی، تنها یک بار در بخش پایانی کتاب مبدأ و معاد، خلاصه‌ای در باره سیاست آورده است. (ص ۲۷۱). به نظر می‌رسد علت چنین اشکال و یا اشکالاتی،

علاوه بر شتابزدگی در اظهار نظر غیر محققانه، می‌تواند از عوامل دیگری نیز ناشی گردد.

۱. **عدم تفکیک دو محتوی:** به اینکه در تفکر اسلامی، دنیا واژه‌ای مشترک میان دو محتوا است. در اندیشه اسلامی، هر گاه از دنیا مذمت و بدگویی شده است مراد، دل بستن به ارزش‌های غیر الهی است و در مواردی که از دنیا به عنوان مزرعه آخرت و مسافرخانه یاد شده است، منظور همین طبیعت محسوس است که خداوند برای انسان‌ها آفریده است. این تفکیک و تمایزی که به روشنی در منابع اندیشه‌های اسلامی بیان گردیده، گاهی از دید برخی پژوهشگران و نویسندگان معاصر پنهان مانده و مشکل‌ساز گشته است.

۲. **تفاوت رویکردها به مسأله معاش انسانها:** به اینکه توجه و تأمل در معاش، گاه ممکن است مبتنی بر اصل بقای سرای طبیعت و جهان محسوس و مادی باشد و ممکن است با نگاه ابزاری و مقدمی به آن نگریسته شود و همچون مسافرخانه‌ای باشد که محل ماندن دائم نیست و فقط به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای تقرب به خداوند و رسیدن به کمالات معنوی باید از آن بهره جست و این تفاوت دیدگاه ممکن است سبب چنین اظهاراتی باشد- چنانکه از قول آقای طباطبائی گذشت که در سیاست اصالت با دنیا و در عرفان اصالت با آخرت است...

۳. **عدم مراجعه و تتبع در آثار متعدد و گوناگون ملاصدرا:** به اینکه ادعا شود فقط ملاصدرا در بخش پایانی کتاب «المبدء والمعاد» خلاصه‌ای در باره سیاست دارد. ملاصدرا در آثار و کتابهای مختلف خود به مناسبت، به مباحث سیاسی اشاره کرده و نظریات خود را در باره آنها به تفصیل بیان داشته است که به اختصار، به آنها اشاره می‌شود.

۱. **المبدء والمعاد:** مقاله چهارم در دوازده فصل، حاوی مباحث سیاسی است که از فصل ششم تا پایان فصل دوازدهم، به مهمترین عناصر تفکر سیاسی صدر المتألهین پرداخته است.

۲. **الشواهد الربوبیه:** مشهد پنجم این کتاب، به بحث نبوت و ولایات اختصاص دارد و تقریباً مطالب مقاله چهارم کتاب المبدء والمعاد، در این کتاب تکرار و تأکید گشته و مطلب جدید و مباحث نویی درباره رابطه سیاست و شریعت و تفاوت‌های میان آن دو نیز اضافه گشته است.

۳. **کسر اصنام الجاهلیه:** در این رساله، موضوع رهبری و ریاست مدینه فاضله و مطلوب ملاصدرا، به تفصیل، بحث و بررسی شده است.

۴. **المظاهر الالهیه:** در این کتاب، علم سیاست در بخش طبقه‌بندی علوم ذکر شده و در بخشی کوتاه به حکومت - با عنوان خلافت و خلیفه الهی انسان - رابطه دین و سیاست و فرق نبوت و شریعت و سیاست پرداخته شده است.

۵. **تفسیر القرآن الکریم:** در تفسیر هفت جلدی صدر المتألهین، به مباحث و موضوعات مختلف سیاسی از جمله مفهوم قدرت و حقیقت آن (جلد ۲، ص ۳۶، ج ۳، ص ۴۵۶)، بحث خلافت انسان (ج ۲، ص ۳۰۰/ جلد ۳، ص ۱۲۶)، شرایط وصول انسان به نظام خلافت خدا (ج ۵، ص ۲۱۰)، تفاوت استعداد انسانها و فلسفه آن (ج ۱، صص ۳۴۴ و ۳۵۰) و مباحث متعدد دیگری اشاره شده است.

۶. شرح الهدایه الاثیریہ: در مقدمه این کتاب در باره حکمت عملی و پایگاه دانش سیاسی و در پایان آن، در مورد سعادت و شقاومت و لذت و الم بحث شده است.

۷. مفاتیح الغیب: در مفتاح پانزدهم درباره ماهیت انسان از ابتدای تکونش از عناصر تا هنگام حضورش نزد خداوند، به تفصیل، مباحثی مطرح شده است؛ زیرا در بحث‌های آتی خواهد آمد که انسان در همه رهیافت‌ها و رویکردهای سیاسی ملاصدرا، با توجه به ابعاد متضاد و اختیار و منصب جانشینی‌اش برای خدا، جایگاه محوری دارد. و نیز در بخش وجوب نبوت و ولایت به این مسأله اشاره کرده است؛ ضمن اینکه در دیگر آثارش نیز به مسائل سیاسی و حوزه‌های مختلف دانش سیاسی توجه داشته است. برای روشن شدن بیشتر مطلب، به نقل برخی از نظرات متفاوت درخصوص میراث صدرائی در اندیشه سیاسی می‌پردازیم تا نکات دیگری در این زمینه روشن گردد:

آقای طباطبائی می‌نویسد: «صدرالمتألهین شیرازی در بحث مربوط به ماهیت و اقسام مدینه و ریاست آن، مباحث فارابی را در آرای اهل مدینه فاضله و بویژه «الفصول المدنی» به اجمال می‌آورد بی آنکه سخنی نو در این باره گفته باشد و آنچه صدرالمتألهین شیرازی به اختصار درباره سیاست آورده است فاقد کمترین اهمیت می‌باشد...» (۱۳۷۶، ص ۲۷۱).

نویسنده، مطالب صدرا را صرفاً تکرار می‌داند در حالیکه صدرا آنجا که با سخن فارابی موافق بوده، همان مطلب را بیان داشته و اگر در موردی، اجمال در نظریات فارابی وجود داشته، با توضیحات، رفع ابهام نموده است.

و این در حالی است که برخی پژوهشگران، معتقدند که فلسفه صدرایی، تأثیر قاطعی در قرن اخیر و بر اندیشه و سیاست گذاشته و سرآغاز طرح جدید از اندیشه سیاسی در جوامع شیعی بوده است و به تثبیت جایگاه سیاسی مجتهدان به طور کلی، و گفتمان اجتهاد در فلسفه اسلامی و طرح ادله‌ای عقلی در راستای ولایت مجتهدان، کمک کرده است (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۲).

نویسنده کتاب زوال اندیشه سیاسی در ایران در فراز دیگری، اگر چه به نقد از صدرا مطالبی را بیان می‌کند ولی در بطن انتقاد ایشان، حقایقی است که حکایت دارد از وجود اندیشه سیاسی لازم نزد صدرا اما به مقتضای زمان. وی می‌نویسد «صدرالمتألهین شیرازی در آغاز کتاب بزرگ خود اسفار، به سفری اشاره کرده که گویا غرض از آن، بازگشت به خلق پس از سیر در حق و با حق بوده است و همین امر، چنانچه توضیح و بسطی در خود می‌یافت، می‌توانست شالوده اندیشه سیاسی ویژه‌ای باشد، اما به هر حال نه اندیشه سیاسی صدرالمتألهین شیرازی و نه روح زمان با چنین تحولی سازگار نبود و این مطالب، بیشتر استطراراً بیان می‌شد تا به عنوان بحثی ضروری» (طباطبائی، ۱۳۷۳، ص ۲۷۲).

بر خلاف نظر پیشین، نویسنده دیگری به صراحت از نوآوری‌های صدرالمتألهین شیرازی در عرصه اندیشه سیاسی و جدیت وی در پرداختن به سیاست می‌نویسد «ملاصدرا در زمره فیلسوفانی است که در عین گوشه‌گیری و اعراض از پیوستن به ارباب قدرت، جداً به سیاست می‌اندیشیده و در آثار خود، هم به سیاست مثالی و هم به رسوم و آئین کشورداری نظر داشته است ... وی در بسیاری از آثار خود، بخصوص در شرح اصول کافی به واقعیت سیاست متداول پرداخته و شرایط پادشاهی و حدود قدرت پادشاه را مورد

بحث قرارداده است» (داوری اردکانی، ۱۳۷۸، ص ۷۰).

ملاصدرا نظرات مجمل فارابی را نیز بسط داده و از آن رفع ابهام کرده است و اگر در برخی موارد، آرای فیلسوفان و اندیشمندان پیش را بیان کرده، برای آن بوده است که رای آنان را قبول داشته و نیازی به طرح بحث جدیدی نمی‌دیده است، در حالیکه در مواردی همچون بحث فیلسوف و نبی که در نظر فارابی، ابهام برتری فیلسوف بر نبی وجود داشته، به طور جدی وارد بحث شده و رفع ابهام نموده است (طباطبایی، ۱۳۷۳، ص ۲۷۲).

فلسفه سیاسی صدرا کلاسیک یا نوآوری؟

از بحث‌ها و نظرات فوق و دیگر پژوهش‌های محققانه در این زمینه، می‌توان به این نظر رسید که طرح مباحث سیاسی از سوی صدرا، جذبی بوده و توجه او به امر سیاست، ریشه در فلسفه متعالیه او دارد. اما سؤال این است که آیا منظومه فکر سیاسی صدرا، ذیل فلسفه سیاسی کلاسیک قرار می‌گیرد و یا آغازگر دوره جدیدی در تاریخ اندیشه سیاسی است؟ در پاسخ به این پرسش نیز اختلاف نظر وجود دارد.

۱. «به نظر برخی از محققان، نظام فلسفی حکمت متعالیه در سه قرن اخیر، تأثیرات و پی‌آمدهای جدیدی در اندیشه سیاسی شیعه و بلکه اسلامی داشته است. گروهی دیگر معتقدند که در این مدت، اساساً تفکر در ساحت اندیشه سیاسی در ایران و اسلام، تعطیل بوده است و ملاصدرا را باید واپسین نماینده دوره افول فلسفه اسلامی به حساب آورد» (همان).

پژوهشگر دیگری، ویژگی‌های اندیشه سیاسی ملاصدرا را چنین شرح می‌کند:

«اولاً در حکمت متعالیه، دیگر اثری از هم‌سنگی و موازنه عقل و شرع در زندگی سیاسی، بدان گونه که در نزد فارابی بود، به چشم نمی‌آید. ثانیاً پیوند شریعت و تصوف در حکمت متعالیه، ابعاد فردی و غیر اجتماعی شریعت را بسط داده و با طرح امکان عمل به شریعت و کسب سعادت در خارج از مدینه، بنیاد و سرشت مدنی سعادت را تباه می‌کند و ثالثاً و مهمتر از همه، صدرالمآلهین شیرازی به دنبال تفسیری فلسفی از شریعت که از ابن‌سینا شروع شده بود به تثبیت جایگاه سیاسی مجتهدان، گفتمان اجتهاد در فلسفه اسلامی پرداخت و از این حیث مقدمات طرح ادله عقلی در راستای ولایت مجتهدان را فراهم نمود» (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۲).

نویسنده دیگری - که به نظر می‌رسد قدری با مبالغه سخن گفته است - معتقد است «ملاصدرا را باید همچون آغازگر دوره جدیدی از اندیشه سیاسی و فلسفی دید که در غالب مکتب حکمت متعالیه و حکمت سیاسی متعالیه، قابل شناسایی و تعریف است. به نظر می‌رسد با وجود ملاصدرا، تدوین مبانی فلسفی و کلامی ولایت سیاسی مجتهدان به نهایت رسید و اکنون با توجه به روی کار آمدن حکومت شیعی صفوی در ایران و فراهم شدن فرصت ارائه دانش‌های اسلامی از منظر شیعی، نوبت فقهاء است که به تکلیف خود عمل کنند و در مورد جزئیات ساختار حکومت دینی در عصر غیبت تحقیق کرده، آنرا در اختیار جامعه قرار دهند. اینگونه نبود که با آمدن صفویان، فقط حاکمان و مذهب آنها تغییر یافته باشد

اما اندیشه سیاسی، همان اندیشه سیاسی اهل سنت باشد» (لکزایی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۱).
با این مقدمات، روشن می‌گردد که اهتمام به فلسفه سیاسی در منظومه فکری بزرگترین فیلسوف مسلمان قرون متأخر، در هاله‌ای از ابهام مانده است و اظهار نظرهای مبالغه‌آمیز از هر دو سوی افراط و تفریط در مورد وی انجام شده است. مسأله مهم در این زمینه، کاوش و تحقیق در اندیشه سیاسی وی در قالب تفکر فلسفی حکمت متعالیه و یافتن جایگاه سیاست و حکومت در منظومه فکری اوست و امروز چنین کاوشی، بر پژوهندگان فلسفه و بر جویندگان الگوهای سیاسی جدید، یک وظیفه است.

اصول و پیش فرض‌های فلسفه سیاسی صدرا:

- الف: جهان‌بینی صدرا و جایگاه انسان در این جغرافیای معرفتی
ب: انواع نظام های سیاسی و نظام مقبول صدرا
ج: ضرورت حکومت و سیاست
د: رابطه شریعت و سیاست
ه: وظایف و کارکردهای حکومت

الف) جهان بینی صدرا و جایگاه انسان در این جغرافیای معرفتی

فلسفه سیاسی صدرا مبتنی بر فلسفه نظری وی است و آن نیز، بر اصولی ثابت و مفروضاتی قطعی استوار است که در فرایند مبدأ و معاد در قالب چهار سفر مطرح شده است. از جمله این اصول حاکمیت مطلق الهی در همه عرصه‌های هستی است. او معتقد است همه چیز در تحت مشیت و اراده و قدرت خداوند قرار دارد. حکیم بودن خدا به معنای:

- تعلق اراده الهی به مصلحت‌های مردم
- تعلق اراده الهی به وجود و سایط برای ایجاد و خلق
- تعلق اراده الهی به خلیفه الهی انسان و جایگاه محوری او
- تعلق اراده الهی به مختار بودن انسان ها و مدنی بالطبع بودن آنها.
- اعتقاد به قانونمندی و سنت‌های حاکم بر هستی و نیز غایتمندی همه موجودات، جزء پیش‌فرض‌های قطعی فلسفه سیاسی صدرا است.

ملاصدرا بر ضرورت رسالت و امامت - لزوم قانون‌گذار عدالت‌گستر انسانی، با ویژگیهای خاصی که صدرا بیش از ۱۲ ویژگی برای چنین قانون‌گذاری ذکر می‌کند- تأکید دارد. (۱۳۶۶ب، صص ۴۸۸-۴۹۰/ ۱۳۷۱، صص ۳۷۵-۳۸۰).

اصول فوق، جوهره بنیادین سیاست وی را تشکیل و عناصر فاعلی در همه رهیافتهای و رویکردهای سیاسی او می‌باشند و بر اساس این اصول و مبانی، صدرالمتألهین با شیوه‌ای عقلانی به بیان معرفت حقایق، ماهیت و غایت حکومت، قدرت، امامت، ولایت، آزادی رأی و اراده و انتخاب، رابطه متقابل فرد و دولت، دین و سیاست، قانون قسط و عدالت اجتماعی، تدبیر و اصلاح حیات اجتماعی و تبیین فضایل و ترویج ارزش‌ها در جامعه می‌پردازد.

جایگاه دنیا در اندیشه عرفانی - فلسفی صدرا و نحوه چگونگی آن نیز، از کلید واژه‌های مهم برای فهم موضوعات مختلف در این زمینه است. در اندیشه صدرالمتالیهین، دنیا هدف نیست و از این جهت، اصل بر آخرت، ولی از باب مقدمه و وسیله‌ای برای رسیدن به آخرت باید به آن، بسیار توجه کرد. رهرو راه آخرت نیز باید متوجه باشد که هرگز راه را منزل نپندارد؛ چرا که دنیا راه است و آخرت منزل. «دنیا منزلی از منزل سالکان به خداست و نفس انسانی مسافر به سوی خداوند متعال است و برای نفس، منازل و مراحل وجود دارد...» (ملاصدرا، ۱۳۴۶، ص ۳۶۱).

برای طی این مراحل و منازل نفس، معرفت، جهت دهنده انسان به یکی از دو مسیر خواهد بود. «پس مقام و منزلت در بلندی و پستی به قدر مقام و مرتبه ادراک اوست و این همان معنا و مقصود امیرمؤمنان علی علیه السلام است که می‌فرماید «الناس ابناء مایحیون = هر کس در بند اندیشه‌ای است که دارد» پس انسان در همین صورت انسانی، همواره مابین یکی از این امور قرار خواهد داشت. اما همه این مراحل از ابتدا تا به انتها همگی، منازل مسافرت انسان اند تا سر به آستان قدس ربوبی نهد و این، غایت و منتهی و آخرین درجات کمال انسانی است...» (۱۳۶۶ب، صص ۴۶۹-۴۷۰).

«در تمام ارکان منظومه فکری صدرالمتالیهین و از جمله فهم وی از سیاست و رابطه آن با شریعت، لازم است به جایگاه انسان در دنیا و آخرت و منازلی که وی باید از دنیا به سوی آخرت طی کند، توجه شود. به نظر صدرا، غرض خلقت و آفرینش، سوق دادن افراد بشر به جوار الهی و دار کرامت و عنایت و رحمت اوست» (ص ۴۹۴).

«پس به تحقیق دانسته شد که مقصود شرایع نیست، مگر معرفت الله و صعود به سوی او» (۱۳۸۱، صص ۵۷۲ - ۵۷۳).

ب) انواع نظام‌های سیاسی

متفکران مسلمان، نوعاً به نظام‌های اجتماعی، دو رویکرد داشته‌اند، بر اساس یک رویکرد، گستره و قلمرو جغرافیایی، مبنا قرار می‌گیرد و دیگری مبتنی بر اهداف و غایاتی است که نظام اجتماعی باید درصدد رسیدن به آنها باشد. ملاصدرا نیز بر اساس اندیشه رایج در فلسفه سیاسی اسلامی و از همین دو منظر، نظام‌های اجتماعی و سیاسی را مورد توجه قرار داده است و این نظام‌ها را از حیث قلمرو و شمول و حاکمیت به دو گروه کامل و غیر کامل تقسیم کرده است که کامل، خود به نظام سیاسی جهانی، منطقه‌ای و ملی و غیر کامل نیز، تقسیماتی دارد. «... و به این سبب، اجتماعات برای انسان حاصل می‌شود که بعضی از آنها کامل است و بعضی غیر کامل و کامل آن بر سه قسم است، یکی عظمی و آن اجتماع جمیع افراد ناس است در معموره زمین و دوّم وسطی مثل اجتماع امتی در جزوی از معموره زمین، سیّم صغری، مانند اجتماع اهل یک شهر در جزئی از مسکن یک امت. و اجتماع غیر کامل مانند اجتماع اهل ده و اهل محله یا کوچه یا خانه. و فرق آن است که قریه مثل خادم مدینه است و محله جزو آن است و کوچه جزو محله است و خانه جزو کوچه است و جمیع اهل مداین و مساکن امتها اجزای اهل معموره‌اند» (۱۳۸۰، ص ۵۶۰). اما به نظر می‌رسد که از نظر تفکر سلسله مراتبی و طولی صدرا، نظام

سیاسی جهانی - سیستم کلان که بقیه تقسیمات، زیر مجموعه آن باشند - مورد نظر می‌باشد. ملاصدرا نظام‌های سیاسی هر جامعه‌ای را با خواست‌ها و تمایلات افراد آن جامعه متناسب می‌داند» و تولی که سخن ما در آن است، این است که خداوند سبحان به چیزی ولایتی نداده است مگر آنچه که او خود، آن را پذیرفته است و آن درخواست، ذاتی اولی و سؤال وجودی فطری است که ذات قابل و مطیع و شنونده کلام «کن» از جانب خداوند متعال، آن را شنید و آن ولایت را در خواست نمود. از اینرو کسی که ولایت خدا را داشت و دستدار ملاقات پروردگار بود و طبق اوامر شرعی و تکالیف دینی حرکت کرد، چنین کسی از ولایت حق، برخوردار است و خداوند، یاور صالحان است و کسی که از تکالیف دینی و اوامر شرعی تجاوز کرد، طغیان کرده است و ولایت طاغوت‌ها را پذیرفته و هوای نفس را پیروی کرده است. با توجه به اینکه برای هر نوع از هوای نفس، طاغوتی است، خداوند به این اشخاص، ولایتی را می‌دهد که خود خواسته‌اند. برای هر شخصی، معبودی است «که در دنیا و آخرت، قرین و هم‌نشین اوست» (۱۳۶۰، ج ۵، ص ۴۶).

از کلام ملاصدرا به خوبی روش می‌شود که پذیرش ولایت «الله» یا «طاغوت» تابع خواست و اراده خود انسان است و در دیدگاه وی، فقط صالحان، ولایت «الله» را می‌پذیرند. ملاصدرا بر پایه همین نگرش و مبتای ارزشی، همچون دیگر فیلسوفان سیاسی مسلمان، نظام‌های سیاسی را به دو گروه «فاضله» و «غیر فاضله» تقسیم می‌کند. نظام‌های سیاسی فاضله در تمامی انواع و اقسام خود در پیوند با امت فاضله، مدینه فاضله، ریاست فاضله و اجتماع فاضله، شکل می‌گیرد و همه اینها در تعاون با یکدیگر به دنبال تحقق یک هدف و غایت هستند و آن وصول به خیر افضل و کمال نهایی است. درحالی‌که نظام‌های سیاسی غیر فاضله (اعم از جاهله، ظالمه، فاسقه ...) در پیوند با امت غیر فاضله، مدینه غیر فاضله ... تشکیل می‌گردد. و آنها در تعاون با یکدیگر برای رسیدن به سعادت‌های وهمی و شرور هستند» و خیر افضل و کمال اقصی رسیده می‌شود به مدینه فاضله و امت فاضله که همه شهرهای آن امت اعانت می‌نمایند یکدیگر را برای نیل غایت حقیقیه و خیر حقیقی، نه در مدینه ناقصه و امت جاهله که در رسیدن به شرور یکدیگر را اعانت نمایند...» (۱۳۸۱، صص ۵۶۰ و ۵۶۳).

ج) ضرورت تشکیل حکومت و سیاست

از کلام پژوهشگر ایرانی آقای طباطبائی نقل کردیم که اساس اشکال ایشان بر ملاصدرا، غفلت و یا تعافل وی از پرداختن به دنیا و معاش اقتصادی و وضعیت اجتماعی مردم است و بنابراین ملاصدرا نمی‌تواند، فلسفه سیاسی داشته باشد (طباطبائی، ۱۳۷۳، ص ۲۷۱) و برای روشن شدن مطلب، قیل از پرداختن به ضرورت وجود حکومت و سیاست از نظر صدرا، شواهدی دال بر توجه صدرا به امور دنیا و عالم ماده بیان می‌گردد.

از نگاه ملاصدرا گر چه مقصود شرایع، جز معرفت الله و غایت قصوای بعثت انبیاء، جز وصول به آن مقصود نیست «اما این هدف حاصل نمی‌گردد مگر در حیات دنیا، زیرا که نفس در اول تکونش، ناقص بالقوه است و ارتقای از حال نقص به حال تمام، نمی‌تواند بود مگر به حرکت و زمان و ماده قابل، و وجود

این اشیاء، از خصایص این نشأه حسیه است و قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ «الدنيا مزرعه الآخرة» اشاره به همین معنا است، پس حفظ دنیا که نشئه حسیه است نیز، برای انسان، مقصود ضروری تابع دین است؛ زیرا که وسیله است...» (ملاصدرا، ۱۳۸۱، صص ۵۷۲-۵۷۳).

سپس ملاصدرا توضیح بسیار روشنی در این خصوص دارد که سه چیز در مقصود شارع به حسب عقل، باید محفوظ گردد و در حفظ آن توجه شود، جان مردم، بدن مردم و مال مردم. ایشان در الشواهد الربوبیه نیز در این باره می‌گوید «سپس باید دانست که آنچه از امور موجود در دنیا متعلق و مربوط به تحصیل زاد و راحله جهت آخرت است دو چیز است، یکی نفوس و دیگری اموال و علل و اسباب بقاء و تحصیل آنها...» (۱۳۶۶ب، ص ۵۰۶).

وی در بخش دیگری از کتاب مبدأ و معاد می‌نویسد «پس اکبر کبائر آن است که سدّ باب معرفت گردد و بعد، آن است که سدّ باب حیات نفوس نماید و بعد، آن است که باب معیشتی که حیات نفوس است، مسدود نماید. پس معلوم گشت که فعل معاصی، مثل فعل طاعات، بر سه مرتبه مقرر گردیده است» (۱۳۸۱، صص ۵۷۳ - ۵۷۵).

صدرالمآلهین در ادامه، به امر معاش پرداخته و بر آن تأکید کرده است و نه تنها، قتل را ممنوع می‌داند بلکه هر نوع خشونت را که به هلاکت انسان‌ها منجر شود، جزء گناهان بزرگ دانسته و سپس به توضیح گناهان مربوط به عدم تدبیر اموال می‌پردازد و علت تحریم سرقت و تصرف غصبی و ... را اینگونه بیان می‌دارد «مرتبه سوم اموال است؛ زیرا اموال، وسیله معیشت مردم‌اند پس به ناچار باید آن را از تلف و غصب، حفظ و حراست نمود... باید این تجاوز و تعدی بر اموال مردم را نیز از جمله گناهان کبیره شمرد...» (۱۳۶۶ب، ص ۵۰۷).

ملاحظه می‌شود که ملاصدرا، حتی در تبیین گناهان کبیره، ملاک و معیاری روشن دارد که همان سدّ معرفت الله و ...، سدّ حفظ حیات نفوس و ابدان سدّ و حفظ اموال، می‌باشد و این معیار را، مورد اتفاق نظر همه شرایع می‌داند در حالیکه صدرا، احتمال می‌دهد ربا از گناهان کبیره نباشد؛ زیرا ربا، اکل مال غیر، به تراضی است. بنابراین ممکن است ربا در شریعتی جایز باشد (نک: ۱۳۸۱، ص ۵۷۵).

ملاحظه می‌شود که ملاصدرا، حفظ مال و جان مردم را از باب مقدمه واجب، واجب دانسته و ارزش آن را، همسنگ معرفت الهی می‌داند.

ملاصدرا با توجه به دنیا و عدم غفلت از آن، با چینش مقدمات زیر، به زیبایی، ضرورت وجود حکومت را اثبات می‌نماید.

الف) انسان مدنی بالطبع است

«انسان مدنی بالطبع است، یعنی حیاتش منتظم نمی‌گردد مگر به تمّن و تعاون و اجتماع؛ زیرا که نوعش منحصر در فرد نیست و وجودش به انفراد ممکن نیست. پس اعداد متفرقه و احزاب مختلفه و انعقاد بلاد در تعیش، ضرور است» (ص ۵۵۷).

ب) کمال‌یابی در گرو جمع است

رسیدن به کمال برای انسان در گرو تشکیل جمع و زندگی مشترک اجتماعی است، «شکی در این نیست که برای انسان، ممکن نیست که برسد به کمالاتی که برای آن، مخلوق شده است مگر به اجتماع جمعی کثیر که هر یک، یکدیگر را در امری که به آن محتاج است، معاونت نماید و از مجموع آنها، همه آنچه در بلوغ انسان به کمال، ضرور است، مجتمع گردد و به این سبب، اجتماعات برای انسان حاصل می‌شود» (ص ۵۶۰).

ملاصدرا تفاوت بارزی بین زندگی اجتماعی انسان با دیگر موجودات قائل است و انسان را تألیفی از جسم، عقل، نفس و طبع دانسته که هر یک از آنها، لوازم و آثار و مطالبات و کمال خاص خویش را دارند و نیز او را از حیث ذات و حقیقت، موجود پیچیده‌ای می‌داند. «حقیقت انسان، حقیقتی است جمعی و تألیفی... همچنین ذات و حقیقت او مشتمل است بر...» (۱۳۶۶ب، ص ۳۹۸).

ج) حبّ ذات و تغالب‌جویی انسان

«انسان موجودی است که حبّ تفرّد و خودخواهی و غلبه بر دیگران، بر وی غالب گشته است؛ هر چند خودخواهی و حبّ غلبه، منجر به هلاکت و نابودی دیگران گردد. پس اگر امر حیات و زندگانی در افراد بشر، سهل و معطل گذاشته شود و سیاست عادلانه و حکومت آمرانه‌ای مابین آنان در مورد تقسیمات اراضی و اماکن و اموال و تخصیص دادن هر قسمتی از آنها به شخص خاصی، طبق حقوق و قوانین موضوعه، وجود نداشته باشد هر آینه امر حیات و معیشت بر آنان دشوار و مشوّش می‌گردد و کار به جنگ و جدال و قتل می‌کشد و این مسأله، آنان را از سیر و سلوک و عبودیت پروردگار، منحرف می‌سازد...» (صص ۴۹۴-۴۹۵).

پس از بیان مقدمات از قول ملاصدرا، بیان ایشان در خصوص ضرورت حکومت و سیاست کاملاً مفهوم است که زندگی اجتماعی بدون قانون ممکن نیست. انسان‌ها اگر مکانی جمع شوند و قانونی نباشد که وظایف و حقوق آنها را مشخص سازد، فساد و هرج و مرج و نادانی بر آن جمع حکمفرما خواهد شد. «پس اگر امر را در افراد، مهمل واگذارده بود بدون قانونی مضبوط در تخصیصات و تقسیمات، هر آینه در منازعه و مقاتله می‌افتادند و آن، ایشان را از سلوک طریق و سیر به حق، باز می‌داشت و امر به فساد، منجر می‌شد» (۱۳۸۱، ص ۵۷۷).

«بنابراین به قانون و ناموسی که مرجع و ملجأ آنان باشد و مابین آنان به عدل و داد حکم کند، نیازمند شدند و گر نه در تحصیل امیال و خواسته‌های خود بر یکدیگر، تعدی و تجاوز می‌کردند و هر کس بر دیگری غلبه می‌کرد و اجتماع فاسد می‌شد و نسل منقطع می‌گردید و در نظام، اختلال و دگرگونی پدید می‌آمد؛ زیرا هر فردی بالفطره درصد تحصیل مشتهیات و امیال نفسانی و ضروریات حیات و زندگانی خویش است و بر آن کس که در این امور، مزاحم و معارض اوست، خشمگین خواهد بود» (۱۳۶۶ب، ص ۴۹۱).

ملاصدرا در بخش دیگری از کتاب *المبدء والمعاد*، ضمن اشاره به زندگی اجتماعی و مشارکتی انسان،

لزوم حکومت و سیاست را و نوع آن را بیان می‌دارد. «انسان در وجود و بقایش ناگزیر از مشارکت است و مشارکت، تمام نمی‌شود جز به معاملت و معامله را ناگزیر از سنت و قانون عدل است و سنت و عدل را ناچار از سنت گزار و قانونگزار عادل است و جایز نیست که مردم را با آرا و هوس‌هایشان در آن چاله، رها کنند تا منجر به اختلاف گشته و که هر آنچه به نفعش است عدل و آنچه بر ضررش است، ظلم و جور پندارد. انتظام امر عموم مردمان به گونه‌ای است که منتهی به صلاح دین و دنیا شود...» (۱۳۸۱، ص ۵۰۱).

بنابراین، سیاست مطلوب در نظر صدرا به معنای هدایت، تدبیر و اصلاح جامعه انسانی است تا در مسیر تکاملی خود، دچار انحراف، فساد و هرج و مرج نگردد و با آرامش کامل به عبودیت پروردگار خود بپردازد. چنانچه مشهود است ملاصدرا نیز همچون فیلسوفان دوره میانی اسلامی، از راه ضرورت حیات اجتماعی، به ضرورت حکومت می‌رسد.

اجمال سخن اینکه: انسان مدنی الطبع است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ص ۳۵۹-۳۶۰/۱۳۸۱، ص ۴۸۸)، دنیا مزرعه آخرت است (۱۳۶۰، ص ۱۱۵)، تحصیل و اصلاح دنیا از باب لابدیت عقلی ضروری است (۱۳۶۶، ص ۳۷۲)، انسان خلیفه خدا بر روی زمین است (۱۳۴۰، ص ۱۴۲)، دستیابی به کمال نهایی و سعادت قصوی جز در سایه حکومت، امکان پذیر نیست (۱۳۸۱، ص ۵۶۰)، معاش دنیوی وسیله سعادت و معاد اخروی است و سعادت در بدن انسان سالم معنا دار است و این در سایه حکومت میسر است (۱۳۶۶، ص ۳۶۲)، برای پرهیز از هرج و مرج و اختلال نظام، نیاز به حکومت و سیاست است (ص ۳۶۳)، بر اساس ضرورت عقلی، برای تکمیل نفوس و رفع احتیاج انسان به امور معاش، خداوند متعال، رئیس مطاع و امیری قدرتمند که واجب الاتباع است، می‌فرستد (۱۳۵۸، صص ۱۱۱-۱۱۳)، نیاز به حکومت، برای جلوگیری از فردگرایی سلطه جویانه است (۱۳۶۶، ص ۳۶۳)، حکومت، بهترین ابزار حفاظت و تضمین حیات، مال، جان و حیات اجتماعی است (صص ۳۷۲-۳۷۴).

د) رابطه شریعت و سیاست

در بررسی نظریه صدرا در خصوص رابطه دین و سیاست، ممکن است تناقضی در گفتار وی به نظر آید ولی با توجه عمیق، چنین نیست. وی به صراحت، به دو گونه از سیاست اشاره می‌کند.

۱. سیاستی که به چهار صورت از شریعت متفاوت بوده و مطیع شریعت نیست.
 ۲. سیاستی که از شریعت، قابل تفکیک نیست بلکه تابع شریعت است (داوری، ۱۳۷۸، ص ۶۹).
- به نظر ملاصدرا، غرض از وضع شرایع و وجوب اطاعت از دستورات خداوند، آن است که شهوات، عقول را خدمت کنند و جزء به کلّ و دنیا به آخرت برگردد و محسوس، معقول شده و از عکس این امور، پرهیز گردد... (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۵۶۸).

اما به هر حال، ملاصدرا سیاست و شریعت را در رساندن انسان به قرب الهی، مترادف یکدیگر نمی‌داند بلکه معتقد است که میان سیاست و شریعت، تفاوت‌هایی از نظر مبدء، غایت، فعل و انفعال وجود دارد (۱۳۶۶، صص ۴۹۶-۴۹۸).

در این زمینه، احتمالاً چنین می‌توان گفت: از مجموع پنج دیدگاه موجود در خصوص رابطه دین و سیاست، وی با پذیرش دیدگاه عینیت دین و سیاست و نیز غایی بودن دین، سیاست را به دو نوع انسانی و الهی تقسیم می‌کند و قسم دوم از سیاست با شریعت، همخوان می‌باشد. ملاصدرا روح این سخن را چنین بیان می‌نماید: «نسبت نبوت به شریعت، مانند روح است به جسدی که در وی، روح باشد و سیاست عاری از شریعت، مانند جسدی است که روح در وی نباشد» (۱۳۶۶، ص ۴۹۶).

البته اعتقاد به اینکه میان سیاست و دین رابطه‌ای وجود دارد تنها مختص به مسلمانان که نظریات سیاسی خود را بر پایه مبانی دینی استوار کرده‌اند، نیست بلکه برخی از فیلسوفان غربی نیز به آن اقدام کرده‌اند؛ همچون اسپینوزا که کتابی را با عنوان «لاهوت و سیاست» را تألیف کرد و بسیاری از آنها در تلاش‌های خود سعی نمودند بر این مطلب که شایسته است هر فعالیت فکری انسان بر ابعاد متافیزیکی استوار باشد، تأکید کنند. (حماده، ۲۰۰۳، ص ۱۲).

ه) وظایف و کارکردهای حکومت

با توجه به دو رویکرد متفکران مسلمان به نظام‌های اجتماعی، وظیفه نظام سیاسی از نگاه وی - که غایت محرواست - اهتمام به تأمین وصول به آن غایات است و در این میان، امور زیر، جزو غایات شمرده شده و وظیفه حکومت به شمار می‌آید:

۱. تنظیم امور معیشتی مردم
 ۲. تنظیم امور معنوی، به گونه‌ای که مردم را به جوار الهی برساند
 ۳. یادآوری امور آخرت و قیامت
 ۴. هدایت مردم به صراط مستقیم
 ۵. مجازات مجرمان و قانون شکنان و تأمین امنیت (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۵۶۸).
- البته روشن است که غایت وظایف حکومت، سعادت انسان‌ها است و وظیفه اصلی حکومت، به سعادت رساندن مردم می‌باشد که صدرا سعادت را به دو قسم اصلی دنیوی و اخروی تقسیم می‌کند و سعادت دنیوی را به دو نوع:

۱. سعادت جسمی از قبیل صحت و سلامتی
۲. سعادت خارجی از قبیل فراهم بودن اسباب معاش و تأمین مسائل مادی، وی نیز سعادت اخروی را به دو بخش:

۱. سعادت علمی، مثل کسب معارف و حقایق
۲. سعادت عملی مانند طاعات و عبادات، تقسیم می‌نماید (۱۴۱۱ق، جلد ۶ صص ۲۶۸ - ۲۶۹).

نتیجه

در بررسی آراء و نظرات ملاصدرا در خصوص سیاست و فلسفه سیاسی، روشن می‌شود گرچه ایشان کتابی تحت این عنوان، تقریر نکرده‌اند، اما در مسأله و موضوع، نه به صورت استطراری بلکه بالذات،

بحث‌های عمیقی دارند و آرائی از گذشتگان را که مقبول ایشان بوده، به عنیه نقل و تأیید و در غیر این صورت توضیح و توجیه کرده‌اند و ورود ملاصدرا به مسأله با توجه به مبادی و مبانی نظری ایشان، مفهوم‌تر و مستدل‌تر می‌نماید. صدرا ضمن تأکید بر عالم محسوس مادی از حیث وجوب مقدمه واجب، ضرورت وجود سیاست و حکومت عدل و قدرتمند را بر اساس یک نظام فکری متقن، به اثبات می‌رساند اما در این نگرش، جایگاه ویژه انسان به عنوان خلیفه الهی و جایگاه ویژه معرفت و شناخت برای وصول به سعادت و غایات الهی، بسیار برجسته است. ایشان ضمن تقسیم سیاست به انسانی و الهی، هر دو را مجموعه تدابیری می‌داند که برای اصلاح حیات جمعی انسان به منظور دستیابی به سعادت و کمال نهایی، مطرح می‌شود و سیاست انسانی نیز مجموعه تدابیر و تلاش انتخابی و عقلانی مبتنی بر کشش‌های فطری و طبیعی انسان‌ها است. اما آنگاه به کمال مطلوب و حقیقی منجر می‌گردد و از رسیدن به سعادت‌های وهمی مانع می‌شود که از سیاست الهی و شریعت، تعدی نماید. بهرحال پرداختن و کاوش منتظم در خصوص این موضوع در نزد حکیمانی چون ملاصدرا در برهه کنونی، یک ضرورت است.

منابع

- ابوالحمد، عبدالحمید. (۱۳۸۰). *مبانی سیاست*. تهران: انتشارات طوس.
- اشتراس، لئو. (۱۳۷۳). *فلسفه سیاست چیست؟*. ترجمه فرهنگ رجائی. تهران: علمی و فرهنگی.
- بلوم، ویلیام تی. (۱۳۷۳). *نظریه‌های نظام‌های سیاسی*. ترجمه احمد تدین، جلد ۲. تهران: نشر آران.
- حماده، طراد. (۲۰۰۳). *مقدمه کتاب «مبانی الکلامیه لولایه الفقیه»* اثر شیخ اکرم برکات. بیروت: دارالهادی.
- داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۸). «*رئیس اول مدینه در نظر ملاصدرا*». *نامه فرهنگ*، سال نهم، دوره سوم (پائیز)، شماره مسلسل ۳۱.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۰). *تاریخ در ترازو*. تهران: امیر کبیر.
- طباطبائی، سید جواد. (۱۳۷۳). *زوال اندیشه سیاسی در ایران*. تهران: انتشارات کویر.
- (۱۳۷۶). *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فیرجی، داوود. (۱۳۷۸). *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*. تهران: نشر نی.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۰). *تاریخ فلسفه*. ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر. تهران: انتشارات طوس.
- لک زایی، نجف. (۱۳۸۱). *اندیشه سیاسی صدرالمآلهین*. قم: بوستان کتاب.
- لمبتون، آن. (۱۳۸۰). *دولت و حکومت در اسلام*. ترجمه و تحقیق از سید عباس صالحی و محمد فقیهی. تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
- لوکس، استیون. (۱۳۷۵). *قدرت، نگرشی رادیکال*. ترجمه عماد افروغ. تهران: مرکز خدمات فرهنگی رسا.
- لوپس، برنارد. (۱۳۷۸). *زبان سیاسی اسلام*. ترجمه غلامرضا بهروز لک. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

- ملاصدرا، صدرالمآلهین (محمد بن ابراهیم) (۱۳۴۰). *کسر اصنام الجاهلیه فی الرد علی متصوفه الزمانه*. مقدمه و تحقیق از محمدتقی دانش پزوه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۳۴۶) *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*. به اهتمام و مقدمه جلال الدین آشتیانی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- (۱۳۵۸). *الواردات القلیبیه فی معرفه الربوبیه*. ترجمه و تصحیح احمد شفیعیها. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- (۱۳۶۰). *اسرار الآیات*. ترجمه محمد خواجوی. تهران: نشر مولی.
- (۱۳۶۲). *تفسیر سوره های اعلی و زلزال*. ترجمه رضا رجب زاده. تهران: کانون انتشارات محراب.
- (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*. ترجمه و تعلیق محمد خواجوی، با مقدمه آیه الله عابدی شاهرودی. تهران: نشر مولی.
- (۱۳۶۶). *شرح اصول کافی*. تصحیح محمد خواجوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- (۱۳۶۶ب). *الشواهد الربوبیه*. ترجمه و تفسیر جواد مصلح. تهران: انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی.
- (۱۳۷۱). *مفاتیح الغیب*. ترجمه و تعلیق محمد خواجوی. تهران: نشر مولی.
- (۱۳۸۱). *المبدء و المعاد*. ترجمه اردکانی به کوشش عبدالله نورانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- (۱۴۱۱ق). *تفسیر القرآن الکریم*. تصحیح محمد خواجوی. قم: انتشارات بیدار.